

دلیل چهارم: مبنای مرحوم بروجردی

مرحوم بروجردی - چنانکه امام تقریر کرده اند- ابتدا مقدمه ای را برای مطلب خود بیان می کنند:

«و هي أن تضاد الأحكام وإن كان ممّا تسالمت عليه كلمة الأصحاب قديماً و حديثاً، و اشتهر بينهم غاية الاشتهار، لكنّه ممّا لا أساس له؛ ... فتحصل من جميع ما ذكرنا: أن الوجوب و الحرمة و كذا سائر الأحكام ليست ممّا يتحقّق بينها تضاد؛ لعدم تحقّقها في الخارج، و عدم عروضها للمتعلّقات، و إنّما هي إضافات متحقّقة بنفس الأمر و النهي، القائمين بنفس المولى قياماً صدورياً، و هي تابعة لمناشئها، فإن كانت مناشئها ممكنة الاجتماع، تكون هي ممكنة الاجتماع، و ان كانت ممتنعة الاجتماع فكذلك، بل هي في الوجود و الوحدة و الكثرة و جواز الاجتماع و عدمه تابعة لها، فلا بدّ من عطف النظر إلى المناشئ.

فنقول: لا يكون مطلق اجتماع الأمر و النهي في نفس المولى ممتنعاً؛ ضرورة اجتماعهما في نفسه بالنسبة إلى متعلّقات متشتمّة كثيرة، بل ما يكون ممتنعاً- و يكون من قبيل اجتماع الضدين- اجتماع الأمر و النهي من مولى واحد، متوجّهاً إلى عبدٍ واحد بجهة واحدة في زمن واحد.»^۱

توضیح:

۱. تضاد احكام با يكديگر اگر چه در میان اصوليون مورد تسالم است (چه در قديم و چه در دوره های جديد) و بسيار مشهور است، ولی صحيح نيست.
۲. پس بين وجوب و حرمت، تضاد نيست. چرا که اين ها در خارج تحقق ندارند و قائم بر نفس مولا هستند
۳. [پس حرمت و وجوب مثل علم و اراده و قدرت است که قبل از تحقق، به متعلق خود اضافه می يابد (علم به زيد، عارض بر نفس مولا می شود) و لذا حرمت و وجوب عارض بر نفس است و اضافه به متعلق خود پيدا کرده است و چون عرض نفس است، نفس آن را صادر و موجود کرده است]
۴. اما اين عرض، تابع منشأ خود است (يعنی حب و بغض و اراده و کراهت، باعث صدور حرمت و وجوب می شود). اگر منشأها با هم قابل جمع باشند، عرض ها هم قابل جمع هستند
۵. با توجه به اين نکته:

^۱ . لمحات الأصول، ص ۲۲۱-۲۱۹



در همه جا، اجتماع امر و نهی در نفس مولا محال نیست، چرا که آنچه محال است جایی است که «امر و نهی از امر واحد، به مأمور به واحد، از جهت واحد در زمان واحد» باشد.

۶. [پس حکم شارع در نفس شارع است و ربطی به عالم خارج ندارد].

مرحوم بروجردی سپس می نویسد:

«و أما تعلق الأمر بحیثیة، و کذا تعلق الإرادة بها، و تعلق النهی و الکراهة بحیثیة اخرى، فغیر ممتنع، و لو أوجدهما المکلف بسوء اختیاره فی مصداق واحد و موجودٍ فارد؛ ضرورة أن معنی تعلق البعث بحیثیة أن تكون تلك الحیثیة تمام المتعلق للأمر و البعث، و عدم دخالة حیثیة اخرى فيه، كما أن معنی تعلق الزجر و النهی بحیثیة أيضاً كذلك، فلا يُعقل أن يتجاوز الأمر ما تعلق به و قامت المصلحة الملزمة فيه إلى حیثیة اخرى آية حیثیة كانت؛ اتحدت معه فی الخارج أو لا، فما هو متعلق العلم بالصالح هو متعلق الاشتیاق و الإرادة و البعث؛ لا يمكن أن يتخلف أحدها عنه و يصير شيء آخر دخيلاً فيه بنحو من الدخالة، و کذا فی جانب النهی.

و وزان الإرادة التشريعية و زان الإرادة التكوينية في ذلك طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة، فکما أن ما تعلق العلم بالمصلحة فيه، يصير متعلقاً للاشتیاق و توقان النفس و الإرادة التكوينية للإيجاد، و لا يمكن أن يتعلق الشوق و الإرادة بما يقارنه و يتحد معه فی الوجود، فإکرام الصديق الذي هو متعلق الشوق و الإرادة هو تمام الموضوع و المتعلق لهما، و لا يكون شيء من مقارناته و المتحدات معه فی الوجود- من كونه فی زمان كذا، أو مكان كذا، و متعلقاً لإضافات كذائية، و أوضاع كذائية- متعلقاً لهما؛ فإنها كلها خارجة عن الموضوع الذي قامت المصلحة به، و يكون تعلق الشوق و الإرادة بها بلا ملاكٍ يوجب، فکذلك الإرادة التشريعية؛ لاشتراكهما فی جميع المقدمات، و افتراقهما فی أن إحدهما متعلقة بإيجاد الغير للمتعلق، و الاخرى بإيجاد نفسه إياه.»^۱

توضیح:

۱. وقتی اراده و امر به حیثیت خاصی (صلوة بودن) تعلق گرفته باشد و کراهت و نهی به حیثیت دیگری تعلق گرفته باشد، استحاله لازم نمی آید.

۱. همان، ص ۲۲۱



۲. پس اگر مکلف در خارج، چیزی را ایجاد کرد که هر دو حیث را دارا می باشد، هم امر اطاعت شده و هم نهی، عصیان شده است. و [وجود خارجی که هر دو حیثیت را در بر دارد، باعث نمی شود، که حیثیت امر به حیثیت نهی سرایت کند].

۳. پس وقتی علم به صلاح حیثیت الف تعلق گرفت، همان که متعلق علم است، متعلق اشتیاق و اراده بعث است و چیزی دیگر متعلق آن ها نخواهد بود
۴. و اراده تشریحی هم در این مسأله عین اراده تکوینی است.

پس همانطور که در اراده تکوینی، وقتی اراده به «حیثیت الف» تعلق گرفت، اراده به مقارنات خارجی آن تعلق نمی گیرد در اراده تشریحی هم، امر وقتی به حیثیت الف تعلق گرفت مقارنات خارجی (حیثیت «ب») باعث نمی شود که امر به حیثیت «ب» هم تعلق بگیرد.

ایشان سپس چنین نتیجه می گیرد:

«فَتَحَصَّلَ مِمَّا ذَكَرْنَا: أَنَّ الصَّلَاةَ مَثَلًا مُتَعَلِّقَةً لِلْإِرَادَةِ وَ الْبَعْثِ، وَ هِيَ بِذَاتِهَا تَمَامُ الْمَوْضُوعِ لَهَا، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَتَعَلَّقَا بِغَيْرِهَا؛ مِمَّا هُوَ خَارِجٌ عَنِ عُنْوَانِ الصَّلَاةِ وَ إِنْ اتَّحَدَ مَعَهَا فِي الْخَارِجِ، وَ التَّصَرُّفُ فِي مَالٍ الْغَيْرِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ مُتَعَلِّقٌ لِلْكَرَاهَةِ وَ الزَّجْرِ، وَ هُوَ أَيْضًا تَمَامُ الْمَوْضُوعِ لَهَا مِنْ غَيْرِ دَخَالَةِ شَيْءٍ فِيهِ مِنْ مَقَارِنَاتِهِ وَ الْمُتَّحِدَاتِ مَعَهُ، وَ لَا يَعْقِلُ سَرَايَةَ الْإِرَادَةِ الْمُتَعَلِّقَةَ بِالصَّلَاةِ إِلَى التَّصَرُّفِ الْكَذَائِيِّ؛ لِفَقْدَانِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنَافَاتِهِ لِتَمَامِ الْمَوْضُوعِيَّةِ، فَالْبَعْثُ إِلَى الصَّلَاةِ بَعْثٌ إِلَيْهَا فَقَطْ لَا إِلَى غَيْرِهَا؛ اتَّحَدَ مَعَهَا فِي الْخَارِجِ أَوْ لَمْ يَتَّحِدْ، وَ الزَّجْرُ عَنِ التَّصَرُّفِ فِي مَالٍ الْغَيْرِ زَجْرٌ عَنْهُ فَقَطْ دُونَ غَيْرِهِ، وَ هُمَا لَا يَجْتَمِعَانِ فِي ظَرْفٍ مِنَ الظُّرُوفِ وَ وَعَاءٍ مِنَ الْأَوْعِيَةِ.

و لو كان هذا النحو من التعلق و الاجتماع ممتنعاً؛ لإدائه إلى اجتماع الضدين، لكان اجتماع العلم و الجهل المتعلقين بجهتين - يتفق اجتماعهما في موجود واحد - محالاً؛ لعين ما ذكر.

مثلاً: لو علمنا بمجيء زيد غداً، و علمنا أنه عالم، و شككنا في عدالته، اجتمع العلم و الجهل في موجود واحد؛ فإن المجيء الشخصي يصدق عليه أنه معلوم و مجهول، معلوم كونه مجيء عالم، و مجهول كونه مجيء عادل.

و كذا من صلى في دار مجهولة غصبيتها، يصدق على الحركات الخاصة أنها معلومة و مجهولة؛ معلومة من حيثية صلاتيتها، و مجهولة من حيثية غصبيتها»^۱

۱. همان، ص ۲۲۲



ما می‌گوییم:

۱. ما حصل فرمایش مرحوم بروجردی (که شباهت بسیار به آن سخنی دارد که از مرحوم اصفهانی خواندیم) آن است که:

(الف) بعث و زجر ناشی از اراده و کراهت است و قائم به نفس مولا هستند.

(ب) اگر اراده و کراهت نتوانند در نفس مولا جمع شوند، بعث و زجر هم نمی‌توانند.

(ج) اما اراده و کراهت (مثل علم و قدرت) به حیثیت تعلق می‌گیرند. [اراده و کراهت را می‌توان طبیعت عرضی دانست]

(د) اتحاد دو حیثیت در عالم خارج، باعث نمی‌شود که امر از یک حیثیت به حیثیت دیگر سرایت کند.

(ه) پس هرگز در نفس مولا (در این گونه موارد) اراده و کراهت نسبت به امر واحدی تعلق نمی‌گیرند.

(و) این مثل علم است که: اگر کسی که می‌آید را نسبت به علمش علم داریم و نسبت به عدالتش شک داریم، لازم نمی‌آید جمع ضدین (علم و جهل) در فرض خارجی حاصل آید، چرا که متعلق علم و متعلق جهل با یکدیگر فرق دارند.

۲. چون کلام مرحوم بروجردی درباره منشأ امر و نهی است، حتی در صورتی که امر و نهی را اعتباری بدانیم هم قابل طرح است. چرا که حتی اگر امر و نهی اعتباری باشد، منشأ آن‌ها عرض قائم به نفس مولا می‌باشد

۳. اما ممکن است فرق آن را با کلام مرحوم اصفهانی در آن بدانیم، که ایشان برخلاف مرحوم اصفهانی بر تجرد نفس تأکید ندارد و لذا می‌پذیرد که اراده و کراهت اگر از جهت واحد بخواهند در زمان واحد به متعلق امر تعلق بگیرند، اجتماع ضدین حاصل می‌آید، در حالیکه مرحوم اصفهانی به تجرد نفس است (و اجتماع ضدین محتاج موضوع مادی است)، در چنین فرضی هم اجتماع ضدین را بی‌مشکل می‌دانستند. مرحوم بروجردی در نهایت می‌نویسد که وقتی گفتیم که اجتماع محال نیست، لاجرم به وقوع آن هم ملتزم می‌شویم، چرا که اطلاق ادله، شمول امر و نهی را نسبت به مجمع ثابت می‌کند:

« ثمَّ إِنَّا لَا نَحْتَاجُ إِلَىٰ إِقَامَةِ الْبُرْهَانِ عَلَى الْجَوَازِ حَتَّىٰ يُقَالَ: لَعَلَّ الْجَمَاعَ يَكُونُ مَمْتَنًّا بِجَهَةِ آخِرَىٰ غَيْرِ مَا ذَكَرَ وَ لَمْ نَتَّبِعْهُ عَلَيْهَا، فَلَا بَدَّ لِإِثْبَاتِهِ مِنْ إِقَامَةِ الْبُرْهَانِ؛ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ رَفْعَ الْيَدِ عَنِ إِطْلَاقِ الْأَدْلَةِ وَ عَمومِهَا لَا يَجُوزُ إِلَّا بِدَلِيلٍ شَرْعِيٍّ أَوْ عَقْلِيٍّ مَفْقُودٍ فِي الْمَقَامِ، وَ مَجْرَدُ احْتِمَالِ



جهة واقعية تكون موجبة للامتناع لا يصح رفع اليد عن الأدلة - كما هو واضح - فلا بدّ
للمانع من إقامة الدليل، لا للمجوز.»^١

